

# امکانات راهبردی و نتایج سیاسی اتخاذ رویکرد هرمنوتیکی در مواجهه ایران و غرب در عصر جهانی شدن

محسن رضائی جعفری\*

علی علی حسینی\*\*

علیرضا آقاسینی\*\*\*

محمد رضا دهشیری\*\*\*\*

## چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، تقابل و چالش‌های فرهنگی و اجتماعی ایران با غرب به سطح نظام سیاسی مستقر منتقل شد. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران با فعال‌سازی راهبرد عدم تعهد در قبال قدرتهای استعمارگر در سیاست بین‌الملل و نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، ساخت جدیدی به سیاست خارجی خود بخشید. تحولات جهانی به‌خصوص پس از فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد نظم جهانی جدیدی به وجود آورد که در این نظم جهانی جدید، هزینه‌های پیگیری آرمان‌های انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن به تدریج افزایش یافت. از آنجاکه تحلیل‌های متفاوتی از آینده نظم جهانی شده که هر یک از آن‌ها مبانی نظری و تبعات راهبردی خود را داراست؛ پرسش اصلی این مقاله آن است که کدام تحلیل از نظم جهانی در عین وفاداری به اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی، می‌تواند ما را به سوی تفاهم نسبی با غرب و کاهش هزینه‌های تقابل و تعارض کنونی رهنمون سازد؟ در پاسخ به این پرسش و با بهره‌گیری از نظریه هرمنوتیک این فرضیه مطرح شده است که تبیین نظم جهان بر اساس رویکرد

mohsenrezaei66@yahoo.com

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

\*\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

mohammadreza\_dehshiri@yahoo.com

\*\*\*\* دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه محسن رضائی جعفری دانش‌آموخته مقطع دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان با عنوان «هرمنوتیک و سیاست: امکان‌سنجی ظرفیت‌های هرمنوتیک در تحلیل تقابل جمهوری اسلامی ایران و غرب و راه برون‌رفت در عصر جهانی شدن» است.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۳

فصلنامه راهبرد فرهنگی-اجتماعی، سال هشتم، شماره سی، بهار ۱۳۹۸، صص ۸۷-۵۷

نظری هرمنوتیک انتقادی، امکانات راهبردی مناسبی برای کاهش هزینه‌های نظام در عین حفظ ارزش‌های آرمانی انقلاب اسلامی را فراهم می‌سازد. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی به تجزیه و تحلیل مباحث پرداخته است، نشان می‌دهد اتخاذ رویکرد معرفتی هرمنوتیک رهایی‌بخش امکان تدوین سیاست‌های راهبردی هماهنگ در حوزه‌های مختلف چالش‌های میان ایران و غرب، راه برون‌رفت مناسبی برای مسئله یادشده است.

**واژه‌های کلیدی:** نظم جهانی، جهانی‌شدن، هرمنوتیک، استراتژی (راهبرد)، سیاست خارجی، غرب

## مقدمه

بخش مهمی از روابط چالش‌زای جمهوری اسلامی ایران و غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا ناظر به حوزه فرهنگ و ایدئولوژی و برخاسته از تفاوت‌های هویتی و آینده‌نگرانه تحت تأثیر تفاسیر متفاوت از مفاهیم است. در واقع، هر یک از طرفین، توانایی بالایی در رقابت و هم‌آوردی فرهنگی و هویتی با دیگری داشته و نظام ارزشی دیگری را به چالش طلبیده‌اند و خود، الگوی بدیلی برای آن پیشنهاد می‌کنند. از این‌رو، می‌توان ادعا کرد که دلیل رویارویی این دو رویکرد، اختلافات ایدئولوژیک در گذشته، حال و به‌تبع آن آینده است؛ به عبارت دیگر، تضاد ایده‌ها به تعارض در حوزه منافع و مصالح می‌انجامد و تفاوت «ایده»ها، تزاخم در «ماده»ها را سبب می‌شود. شواهدی همچون بحران‌های اخیر خاورمیانه به‌خصوص سوریه نشان می‌دهد این تفاوت ایده‌ها و رویارویی آن‌ها در سطح عینی نظام جهانی به تدریج هزینه‌های بیشتری را برای مقابله با هژمونی نظام سلطه به وجود آورده است. مطالعه و تحلیل ادراک استعلایی آمریکایی (غربی) از مفاهیمی همچون حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، تروریسم، امنیت و دیگر مفاهیم مربوط به عصر جهانی شدن و تأثیر آن بر شکل‌گیری تقابل میان ایران و غرب و تحلیل ادراک ایرانی از مفاهیم مذکور در کنار ارائه الگوی تفاهم، درک مشترک و برون‌رفت از تقابل ایران و غرب و ارائه راهکارهای علمی و عملی جهت نزدیک شدن به فهم مشترک از مفاهیم مربوط به عصر جهانی شدن، اهداف اساسی این نوشتار را تشکیل می‌دهد. بدین منظور با رویکردی نظری و مراجعه به تفسیر استعلایی غرب و تطبیق این نوع نگاه با هرمنوتیک روشی و

جهانی‌سازی و تفاسیر جمهوری اسلامی ایران در موضوعات یادشده در بستر جهانی‌شدن تلاش می‌شود با استفاده از هرمنوتیک‌هایی بخش به ارائه بنیادی نظری برای روبروشدن با چالش‌های ادامه‌داری که مفاهیم یادشده برای جمهوری اسلامی ایران به وجود می‌آورد، پرداخت.

پیش‌فرض نخست این نوشتار این است که بنیادهای نظری استوار و روشن، نقش اصلی در انسجام راهبردهای سیاسی دارد. بدین معنا که تدوین استراتژی در حوزه سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل اگر مبتنی بر یک رویکرد نظری نباشد دچار ازهم‌گسیختگی و برخوردهای چندگانه در مسائلی می‌شود که در پیوند با یکدیگر هستند. یعنی در فضای جهانی‌شده مفاهیمی چون حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، تروریسم، امنیت چنان درهم‌تنیده‌اند که پاسخ به یکی، نمی‌تواند متفاوت از پاسخ به دیگری باشد.

پیش‌فرض دوم این نوشتار این است که هویت در شرایط کنونی (به‌خصوص پس از سال ۲۰۰۱) به یک امر استراتژیک تبدیل شده است و بدین‌گونه به اشکال مستقیم و غیرمستقیم بر تدوین سیاست‌های کلی و حتی جزئی کشورها تأثیرگذار است. ملاحظات امنیتی منطقه‌ای و موقعیت خاص هر کشور در ساختار نظام بین‌الملل نسبت مستقیمی با سیاست هویتی که حکومت و جامعه در آن کشور از خود ترسیم می‌کنند، دارد. در این رهگذر پرسش اصلی مقاله این است که کدام تحلیل از نظم جهانی در عین وفاداری به اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی، می‌تواند ما را به سوی تفاهم نسبی با غرب و کاهش هزینه‌های تقابل و تعارض کنونی رهنمون سازد؟ در پاسخ به این پرسش و با بهره‌گیری از نظریه هرمنوتیک این فرضیه مطرح‌شده است که تبیین نظم جهان بر اساس رویکرد نظری هرمنوتیک انتقادی، امکانات راهبردی مناسبی برای کاهش هزینه‌های نظام در عین حفظ ارزش‌های آرمانی انقلاب اسلامی را فراهم می‌سازد.

## ۱. بیان مسئله

هویت ایرانی همچون دیگر هویت‌ها، همواره با هویت‌های دیگر تمدن‌ها، از جمله تمدن غرب، در تعامل و تقابل بوده است. هویت ایرانی به دلیل ظرفیت‌های

تاریخی، تمدنی، دینی و زبانی، منتقد جدی استیلای فرهنگ و هویت غربی است. بخش مهمی از این تقابل ریشه در وجود تفاسیر گوناگون طرفین مخاصمه از مفاهیم مربوط به عصر جهانی شدن دارد. زیرا هر دو نگاه، به دنبال تفسیر مفاهیم مربوط به عصر کنونی با قرائت خاص خود هستند؛ یک نگاه ایرانی که با تکیه بر داشته‌های خود در حوزه دین، فکر، هنر و اندیشه علاقه‌مند به تفسیر خاص خود از مفاهیم است و در مقابل، نگاه غربی - آمریکایی که با تکیه بر اندیشه‌های خاص گرایانه و استثناگرایانه به تفسیر مورد نظر خود از مفاهیم می‌پردازد. علاوه بر این، در عصر کنونی، جهانی شدن امکاناتی را در اختیار کشورها قرار داده که آن‌ها می‌توانند مفاهیم اساسی این عصر را با قرائت خاص خود در جهان اشاعه دهند و در جهت گسترش آن در گستره جهانی گام بردارند (دیباچ، ۱۳۷۶: ۱). با توجه به آن‌که بسیاری از نظریه‌پردازان، عصر کنونی را، عصر حاکمیت نظام‌های لیبرال دموکراسی نامیده‌اند (بهروز لک، ۱۳۸۶: ۱۰۷) این تفوق باعث شده است که بسیاری از مفاهیم کلیدی عصر جهانی شدن نظیر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و... در ذیل تفکر لیبرال تعریف شود و عصر جهانی شدن، تحت تأثیر شدید این تفکر باشد. از آنجایی که غرب احساس می‌کند قدرت، هژمونی و پیشرفت دارد (تسخیری، ۱۳۸۱: ۳) به دنبال آن است که با تکیه بر این قدرت و پیشرفت، دیگران را در مسیر مورد نظر خود همراه کند. درحالی‌که این امر مورد قبول بسیاری از کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران نیست. این شکافی است که اگر تدبیر نشود، منجر به هزینه‌های فراوان خواهد شد.

این مقاله یک تلاش نظری در پاسخ به این پرسش است که کدام رویکرد نظری می‌تواند در عین حفظ جایگاه نظام باورهای جمهوری اسلامی، راهکاری برای کاهش هزینه‌های ناشی از گسستی که بین نظام باورهای ما و غرب وجود دارد، ارائه دهد. پاسخ نوشتار این است که امکانات نظری هرمنوتیک انتقادی (رهایی‌بخش) زمینه را برای تدوین راهبردهای کاربردی و عملی در حوزه سیاست داخلی و به‌خصوص خارجی - که در عین وفاداری به اهداف و ایده‌های انقلاب اسلامی به تفاهم با غرب و کاهش هزینه‌های نظام باشند - فراهم می‌سازد.

## ۲. چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله هرمنوتیک سیاسی<sup>۱</sup> است. در هرمنوتیک سیاسی ما با مبانی تفسیری مباحث و موضوعاتی روبه‌رو هستیم که محل آن در حوزه‌های علوم مربوط به روابط سیاسی، روابط و حقوق بین‌الملل، جامعه‌شناسی سیاسی یا حتی تاریخ فلسفه سیاسی است. در واقع، هرمنوتیک سیاسی بازگوکننده این حقیقت است که انسان چگونه به تأسیس امکانات مختلف در عالم سیاسی می‌پردازد. اهمیت بیان و نقد هرمنوتیکی یک موضوع مربوط به ساحت سیاسی - اجتماعی انسان در این است که تکوین و رشد و نمو بنیادهای سیاسی انسان را بازگو می‌کند و گسترش می‌دهد. با این مقدمه باید گفت که هرمنوتیک سیاسی به پدیدارشناسی قدرت سیاسی بسیار نزدیک است (دیباچ، ۱۳۷۶: ۱-۲).

زبان هرمنوتیک سیاسی نسبت به شرایط و محیط و زمان خویش بسیار حساس است، به نحوی که گاهی با وجود ادامه همان منطقی‌های قبلی معنی کاملاً تغییر می‌یابد و منطبق قدیم جای خود را به منطق نوین می‌دهد. در هر تفسیر سیاسی یک موضوع و حادثه همیشه به دنبال زبان خاص خویش است. اما نباید از نظر دور داشت که در هر موضوع یا حادثه‌ای، زبان تفسیر، یک‌زبان منقطع از رویدادهای به لحاظ تاریخی قبلی و بعدی نیست. در تفاسیر گوناگون مسلماً یک تفسیر ممکن است بر تفسیر دیگری برتری یا بر آن احاطه داشته باشد، اما این بدان معنا نیست که حقیقت در هرمنوتیک سیاسی نقطه بی‌اراده‌ای باشد که به هر سو کشیده شود. از سوی دیگر، حقیقت هرمنوتیکی به مطابقت امر تفسیر شده و تفسیر محدود نیست. در تفسیر از یک امر سیاسی، حقیقت همواره بستگی تام به متن یا مرجعی دارد که ما از آن تفسیر می‌کنیم. بر همین اساس می‌بینیم حقیقت، اعتباری اپیستمولوژیک<sup>۲</sup> یا منطق‌شناسانه ندارد خود را در توافق با عملکرد عملی و در حیات سیاسی فردی و اجتماعی می‌نمایاند. آنچه در تفسیر سیاسی تطبیق با واقعیت دانسته می‌شود غالباً ناشی از معیار بودن ذاتی آن چیزی

1. Political hermeneutic

2. Epistemologic

است که در کنش و واکنش سیاسی مورد گفتگوست. این مرجع مورد گفتگو مأوای همه منازعات و کشمکش‌ها و برخوردها و مصالحه‌ها و آشتی‌هاست. پس تنها در صورتی می‌توانیم یک پدیده سیاسی - اجتماعی، از جمله پدیده‌های مربوط به ارتباط جمعی را ملاک صحت و سقم یک کنش و رفتار سیاسی بدانیم که از پیش آن را، مرجع مورد تفسیر اعتبار کرده باشیم (Habermas, 1970; Gadamer, 1990). تنها بدین منوال است که حقیقت در قاموس هرمنوتیک سیاسی چنان برخوردار از ضبط و ربط اجزای خویش می‌شود که می‌تواند به نحوی همه علوم دیگر را به‌عنوان مقدمات تفسیری دربر گیرد. سخن از امکان تفسیر سیاسی، سخن از یک امر اختیاری و انتخابی انسان نیست. بیش از هر چیز فرهنگ سیاسی - به معنی مورد نظر دیلتای<sup>۱</sup> - گریبان‌گیر انسان است. تأکید علمای سیاسی این است که آراء و نظرات سیاسی، به‌هیچ‌وجه فرهنگ سیاسی موجود را از بین نمی‌برد. برای روشن‌ساختن این احاطه و سیطره فرهنگی باید نسبت و رابطه هرمنوتیک و فرهنگ و ادبیات سیاسی را شناخت؛ و دانست این رابطه چگونه به وجود آمده است (دیباج، ۱۳۷۶: ۱۳).

قوانین نوشته و نانوشته در هرمنوتیک سیاسی باهم یکی هستند؛ از یکدیگر ناشی می‌شوند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به یکدیگر ارتقای وجودی می‌دهند. مراد از قوانین نانوشته همان است که بر اساس ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن بنیاد گردیده است. این عالم ناگشوده و پرمعنی ارزش‌های حاکم، متن تفسیر بشری در یک اجتماع بوده و به وجهی حکایت‌گر معمای اسطوره‌های تاریخی و رازهای قومی است. قوانین زمانی می‌تواند ثبات ایجاد کند که بر اساس همین ارزش‌ها بنیاد یافته باشد. در مراحل مختلف ایجاد و تکوین یک قانون، غلبه ارزش‌های حاکم بر جامعه بر نحوه ادراک و تفسیر از قانون مشهود است.

هرمنوتیک، تفسیر، تأویل و برداشت کردن است و سیاست، به‌نظام جهانی نظر دارد و ناظر بر واقعیت‌ها و توزیع قدرت در سطح جهان است. در این نظام

جهانی، هر ایدئولوژی مدعی است که سیاست آن همیشه در جهت پدید آوردن کامل‌ترین، انسانی‌ترین و اخلاقی‌ترین الگوی مدیریت جهان در حرکت است و غایتش، رساندن بشر به سرمنزل انسانیت و اخلاق است. از این روست که معمولاً ایدئولوژی‌ها تمامیت خواه هستند؛ زیرا خود را دارای طبیعتی می‌دانند که مطلق و جهان‌گیر و دارای گستره جهانی است (آشوری، ۱۳۷۱: ۴۹-۴۸).

### ۳. نظم جهانی به‌عنوان امری استراتژیک

تصویر نظم جهان یک امر استراتژیک و راهبردی است. چراکه بر اساس تفسیری که ارائه می‌شود جایگاه امور سامان داده می‌شود. تقارن پایان جنگ سرد و برآمدن سیستم جدید نظم جهانی نشان می‌دهد که تئوری‌های نظم جهان چه اندازه پراهمیت هستند.

پایان جنگ سرد و شکست بلوک شرق، موجب شد که اغلب اندیشمندان غربی، مسئله پیروزی غرب و کاپیتالیسم را مطرح کنند. در این میان از جهانی شدن به‌عنوان اهرمی برای بیان حقانیت غرب در زمینه‌های دموکراسی، بازار آزاد تجارت و سرمایه‌داری، سکولاریسم، پلورالیسم و جهان‌شمولی آن استفاده شده است (واعظ، ۱۳۷۸: ۸۳).

فوکویاما<sup>۱</sup> تز خود را در سال ۱۹۸۹، زمانی مطرح کرد که اتحاد جماهیر شوروی با اصلاحات گورباچف در مرحله آغازین افول کمونیسم و در راه الگوپذیری افراطی از کاپیتالیسم گام برمی‌داشت و درعین حال شوروی از افغانستان عقب‌نشینی می‌کرد. تأکید بر این نکته از آن جهت اهمیت دارد که نمونه دیگری از اهمیت استراتژیک ادراک‌های تئوریک از نظم جهان را نشان می‌دهد.

امروزه مباحثی همچون حاکمیت جهانی<sup>۲</sup> و جامعه جهانی<sup>۳</sup> مطرح است، پرسش‌هایی از قبیل اینکه «تأسیس این الگوهای جهانی بر چه معیار و اصولی است؟ و سرنوشت، موجودیت و هویت دیگر فرهنگ‌ها چه خواهد شد؟ و

1. Fukuyama

2. Global Governance

3. Global Society



رهبری آن را چه کسی در دست خواهد داشت؟ چگونه طرفداران دیدگاه حاکمیت جهانی و جامعه جهانی که منابع گوناگون قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی را در دست دارند و در طول تاریخ در روابط خود با دولت‌های ضعیف ناعادلانه و ظالمانه عمل کرده‌اند، خواهند توانست تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی، ملی و زبانی و نیز منافع و سیاست‌های متفاوت ملل و دولت‌های امروز را باهم جمع کنند و در یک فرمول برای همه ارائه دهند؟» (واعظ، ۱۳۷۸: ۹۵) نشان می‌دهد که چگونه مباحث نظری درباره نظم جهان، اهمیت استراتژیک دارند. باید پذیرفت هر راهبردی که در سیاست خارجی و چگونگی مواجهه با چالش‌های بین‌المللی بخواهد تدوین شود، اگر در تطبیق و هماهنگی با یک رویکرد نظری مقبول از نظم جهانی نباشد در میان‌مدت و حتی کوتاه‌مدت ناکارآمد خواهد شد و این امر در مجموع آشفتگی راهبردی در تدوین سیاست‌گذاری‌ها را به همراه خواهد داشت.

#### ۴. رویکردهای اصلی در تصویر و تفسیر نظم جهانی

جهانی‌شدن<sup>۱</sup> عبارت است از برقراری روابط متنوع و متقابل بین دولت‌ها و جوامع که به ایجاد نظام جهانی کنونی انجامیده است و نیز فرایندی که از طریق آن، حوادث، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان، می‌تواند پی‌آمدهای مهمی برای دیگر افراد و جوامع در بخش‌های دیگر کره زمین داشته باشد. جهانی‌شدن یعنی افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از جوامع دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی می‌سازد (کومسا، ۱۳۷۸: ۱۸۳). بدین ترتیب جهانی‌شدن اشاره به فرایند و نظم جهانی اشاره به نتیجه آن فرایند است. در ادامه به مهم‌ترین رویکردها در تبیین نظم جهانی اشاره می‌کنیم.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد مسئله این نوشتار این است که تفاسیر متفاوت از نظم جهانی چگونه به لحاظ نظری و راهبردی به نتایج متفاوتی می‌انجامد. تلاش اصلی بر این است که نشان داده شود چگونه هر تفسیری نتایج راهبردی خود را به همراه دارد. در انتها با ارائه تفسیر هرمنوتیک از نظم جهانی، امکان‌های

نظری آن برای راه برون‌رفت از تقابلهای هزینه‌ساز را بررسی می‌نماییم.

#### ۴-۱. رویکردی اقتصادی: تسلط بر جهان

گسترده‌ترین تفاسیر از نظم جهانی گرایش اقتصادی دارند که نتایج نظری آن به تسلط هژمونی بازار سرمایه می‌انجامد. بسیاری از نظریه‌پردازان علوم اجتماعی، جهانی‌شدن را با تأکید و تمرکز بر جنبه‌های اقتصادی و اصولاً بازار تعریف کرده‌اند. به این معنا گسترده‌ترین عرصه فعالیت آدمی را عرصه اقتصادی دانسته‌اند. گیبسون گراهام<sup>۱</sup> با همین تلقی بر آن است این نظم مجموعه‌ای از فرایندهایی است که به واسطه آن‌ها جهان به سرعت، از طریق افزایش تجارت‌های بین‌المللی، بین‌المللی‌شدن تولید و بازار و بازارهای مالی و بین‌المللی‌شدن فرهنگ کالا در یک فضای اقتصادی ادغام می‌شود (مارتینز، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۱۹۲ به نقل از قولسلفی، ۱۳۹۳: ۶۱).

این نظم سخت تحت تأثیر نظام اقتصادی غالب، یعنی سرمایه‌داری است. به همین دلیل جان استوری<sup>۲</sup> به درستی می‌گوید: «جهانی‌شدن عبارت است از استقرار اقتصاد سرمایه‌داری در مقیاس جهانی» (استوری، ۱۳۸۸: ۳۰۱). فرایند رو به افزایش، یکدست‌شدن فرهنگ‌ها در پارادایم اقتصادی غربی.

برخی از متفکران غربی با تأکید بر وجود یک پارادایم اقتصادی برای جهانی‌شدن بر این باورند که سرمایه‌داری لیبرال با پایان جنگ سرد به نظام غالب جهانی مبدل شده است. نظریه پایان تاریخ<sup>۳</sup> فرانسیس فوکویاما، مبین این مدعاست.

با جهانی‌شدن اقتصاد، فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی دیگر نمی‌تواند تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها باشد. در نتیجه، کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی معنای خود را بیش‌ازپیش از دست داده و عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی، مالی و ملی جهانی می‌شود. بسیاری از شرکت‌ها

1. Gibson Graham

2. John Story

3. The End of History

«بی‌دولت» هستند، یعنی به هیچ دولت ملی یا بازار واحد بستگی ندارند. در سایه امکانات، منابع مالی و تکنولوژیک این شرکت‌ها، تقسیم‌کار بین‌المللی جدیدی شکل گرفته و سراسر جهان به بازار و میدان عملکرد آن‌ها تبدیل شده است. مارتین خور<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که جهانی‌شدن به ایجاد یک بلوک فراملی متشکل از بزرگ‌ترین شرکت‌های چندملیتی، بانک‌های جهانی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و گروه‌های تجاری بین‌المللی انجامیده است (خور، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

#### ۴-۲. رویکرد فرهنگی: تکثر در جهان

جهانی‌شدن در معنای نظم دوم، با ایده پست‌مدرنیته پیوند می‌خورد، آنچه در تلقی فرهنگی، مشوق تکثیر گفتارهای اقلیت و نیز متکثرشدن ارزش‌ها و اعتقادات شده است (قرلسفلی، ۱۳۹۳: ۲۳). در این رویکرد نمی‌توان توصیفی از شکل تسلط جهان ارائه داد. پشتوانه نظری این رویکرد، آثار معرفت‌شناسی نسبی‌گراست که از نظریه‌های فلسفی کوهن<sup>۲</sup> و آنارشسیسم نظری اول فایرابند<sup>۳</sup> شروع شده و به نویسندگان پسامدرن مشهوری چون رورتی<sup>۴</sup>، لاکان<sup>۵</sup>، دریدا<sup>۶</sup> و بودریار<sup>۷</sup> رسیده است. در قلمرو معرفتی نسبی‌گرایی دیگر جایی برای ملاک‌های کلی و عام برای نقد و قضاوت در میان دعاوی ناسازگار معرفتی و ارزشی وجود ندارد. مک ایتایر<sup>۸</sup> می‌گوید ما فاقد ارزش‌های عام اخلاقی هستیم و چون به شیوه نظام اخلاقی غایت‌گرا حرکت نمی‌کنیم، از این‌رو در عصر کنونی (عصر جهانی‌شدن‌ها) در جهان مابعد اخلاق و فضیلت زیست می‌کنیم و هر فضیلتی تنها درون یک سنت خاص معنا پیدا می‌کند (قرلسفلی، ۱۳۹۰: ۸۴). این رویکرد جهانی را توصیف

- 
1. Martin Khor
  2. Cohen
  3. Feyerabend
  4. Rorty
  5. Lacan
  6. Derrida
  7. Baudrillard
  8. McIntyre

می‌کند که در آن ذهن‌باوری، انفجار معنا، پایان امر اجتماعی و زوال امر سیاسی و انتقادی، عدم امکان تمایز و تفاوت و تعهد مشخصات اصلی آن است.

ایان باربر<sup>۱</sup> با استناد به ایده پست‌مدرنی «پایان روایت اعظم»، به‌خصوص در عرصه ارزش‌ها و هنجارها، عصر جهانی را درگیری قبیله‌گرایی و جهان‌گرایی توصیف می‌کند. تناسب خاصی میان نسبی‌گرایی نظری پساساختارگرایانه و پسامدرن با تکثرگرایی اجتماعی فرهنگی نظم دوم جهانی وجود دارد که درنهایت زمینه را برای بهره‌گیری از هر روش و وسیله غیر عقلی، از جمله خشونت، هموار می‌کند (قرلسفلی، ۱۳۹۳: ۲۵).

#### ۴-۳. رویکرد اجتماعی: مدنیت

در رویکرد دیگری که از توصیف نظم جهانی وجود دارد، آینده جهان در نوعی از جامعه مدنی جهانی تصویر می‌شود (Apel, 2000: 137). ایده نظم سوم جهانی در قالب جهان‌وطن‌گرایی در حال تبدیل شدن به نیروی مهم در جهان در قالب فرهنگ، پیوندهای مدنی، جوامع فراملی و تکنولوژی‌هاست (دلانتی، ۱۳۸۸: ۲۹۸ به نقل از قرلسفلی، ۱۳۹۳: ۶۶).

رالز<sup>۲</sup> معتقد است جامعه بسامان بین‌المللی با ابتنای بر نظریه آرمانی معقولیت عدالت جهانی، پاسخ مناسبی برای بی‌عدالتی‌های جهان واقعی ارائه می‌کند. «مردمان» این جامعه، شامل لیبرال و شریف با جوامع تحت فشار، رفتاری عادلانه دارند و تلاش می‌کنند وظیفه اخلاقی خود را در برابر بی‌عدالتی‌های بزرگ و مصائب اجتماعی گسترده جهان واقعی به‌درستی ایفا کنند. عدالت صرفاً به جوامع تک‌وتنها محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند به‌طور مؤثر مسائل بین‌المللی را نیز دربر گیرد. گسترش نظریه داخلی عدالت به عرصه بین‌المللی موضوع اصلی «قانون مردمان» است. از نظر رالز، خرد همگانی درون‌مایه اصلی جامعه بسامان را تشکیل می‌دهد. این مفهوم نمایانگر شهروندانی آرمانی است که آزادی و برابری خود را در مفهوم سیاسی عدالت تحقق‌پذیر می‌یابند. اصل احترام متقابل در مباحث مربوط

1. Ian Barber

2. Rawls

به ساختارهای اساسی جامعه و عدالت توزیعی پایه اصلی خرد همگانی به شمار می‌آید. رالز با تمثیل «مردمان» در جامعه بین‌المللی به شهروندان در جامعه داخلی، آنان را کارگزاران و بازیگران خرد همگانی تلقی می‌کنند. این کارگزاران مردمانی هستند که خود را به لحاظ سیاسی سازمان‌دهی کرده‌اند (Rawls, 1999: 23-39).

رالز بر این ادعاست که مردمان بسامان می‌توانند «لیبرال» یا «شریف» باشند. از این‌رو، نظم آرمانی با اتکا بر مردمان لیبرال و شریف که به معاهدات و مقررات بین‌المللی پایبند هستند، به دست می‌آید. مردمان لیبرال - چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی - روابط دموکراتیک را پاس می‌دارند؛ اما مردمان شریف برخلاف عرصه خارجی که به تعهدات بین‌المللی احترام می‌گذارند، در عرصه داخلی، ممکن است پیروان ادیان اقلیت را از دستیابی به قدرت سیاسی بازدارند و مشارکت سیاسی را به جای انتخابات از طریق پایگان مشورتی سازمان‌دهی کنند. «جوامع تحت فشار» تحت شرایط نامطلوب تاریخی، اجتماعی یا اقتصادی زندگی می‌کنند. از این‌رو، آنان نمی‌توانند خودمختاری خویش را به نمایش بگذارند و نیازمند کمک جامعه مردمان هستند؛ اما «دیکتاتوری‌های خیرخواه» در عرصه بین‌المللی به شیوه‌ای تهاجمی عمل می‌کنند. این کشورها سزاوار حق احترام و رواداری متقابل نیستند (Rawls, 1999: 63-85).

## ۵. رویکرد بدیل: رویکرد هرمنوتیک رهایی‌بخش

دو رویکرد اصلی در رهیافت هرمنوتیک وجود دارد:

■ **هرمنوتیک روشی<sup>۱</sup>**: نظریه‌پردازان هرمنوتیک روشی معتقدند که هرمنوتیک ابزاری برای اندیشمندان، نحله‌ها و مذاهب مختلف، برای نیل به نیت مؤلف یا پدیدآورنده متن است (Pennenberg, 1967: 129). بر این اساس هدف اصلی هرمنوتیک کشف معنای مورد نظر مؤلف از طریق شناخت قواعد زبانی و نیز همدلی روان‌شناختی با صاحب اثر است.

■ **هرمنوتیک فلسفی<sup>۲</sup>**: نسبت فهم و عدم امکان دستیابی به فهم عینی و تکثر

1. Methodological Hermeneutics

2. Philosophical Hermeneutics

معنای متن را می‌توان از مهم‌ترین آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی دانست. هرمنوتیک، در این معنا، دیگر روشی برای رسیدن به فهم نیست. زیرا اساساً فهم چیزی نیست که با روش بتوان به آن دست یافت. فهم، دیگر، عمل ذهنی انسان در برابر عین تصور نمی‌شود، بلکه فهم عبارت است از نحوه هستی خود انسان (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۸۰).

اما آنچه در اینجا مدنظر است روایت هابرماس از هرمنوتیک است که از آن با عنوان هرمنوتیک‌رهای بخش یاد می‌شود. هابرماس با آگاهی از این مهم که در عصر جهانی ناگزیر از تداوم عمل معطوف به موفقیت یا همان عمل ابزاری و استراتژیک است، از توسعه عمل ارتباطی سخن به میان می‌آورد، یعنی عملی که عاملان آن‌ها نه از طریق محاسبات خودمحورانه فایده‌گرایانه موفقیت (نظم اول)، بلکه از طریق تفاهم حاصل شده باشد. هابرماس با رویکرد واقعیت‌بودگی و هنجار‌بودگی اشاره می‌کند که احتمال دارد در عصر جهانی که امروز و آینده با آن مواجه خواهیم شد، امکان درک متقابل به حداقل برسد. با این‌همه اما «هرچند اجماع ارزشی فراگیر درباره هنجارهای اخلاقی از بین رفته است، ما همچنان درباره داورها و عقاید اخلاقی - عقلایی می‌توانیم به بحث بپردازیم» (قرلسفلی، ۱۳۹۰: ۸۹).

#### ۵-۱. تبعات اجتماعی، سیاسی و راهبردی این رویکرد در تفسیر نظم جهان

همان‌طور که اشاره شد بر مبنای نگرش هرمنوتیک فلسفی، جهانی‌شدن بستری است که در آن دیگر بازیگران عرصه جهانی می‌توانند مبتنی بر تصورات، سنت‌ها، باورها، شرایط فرهنگی و ریشه‌های تاریخی خود به تفسیرها و قرائت‌های جدید از مفاهیم مربوط به عصر جهانی‌شدن بپردازند و آن را به دیگر جهانیان عرضه کنند. در مقابل، جهانی‌سازی تا حدودی با نگرش هرمنوتیک روشی قابل‌تحلیل است. با توجه به این‌که بسیاری از نظریه‌پردازان، عصر کنونی را، عصر حاکمیت نظام‌های لیبرال دموکراسی نامیده‌اند؛ هرچند در مورد مصداق گفتمان مسلط در عصر جهانی‌شدن اختلافاتی وجود دارد، اما نگرش غالب، به تفوق لیبرال دموکراسی در عصر جهانی‌شدن اذعان می‌کند (بهروز لک، ۱۳۸۶: ۱۰۷). این تفوق

باعث شده است که بسیاری از مفاهیم کلیدی عصر جهانی شدن نظیر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و... در ذیل تفکر لیبرال دموکراسی تعریف شود و عصر جهانی شدن، تحت تأثیر شدید این تفکر باشد. این نگرش، تنها تفسیری از جهانی شدن (متن) را معتبر می‌داند که مورد نظر مؤلف آن (غرب) باشد. اما هرمنوتیک رهایی‌بخش امکانات نظری خاصی ارائه می‌کند که به تفوق لیبرال دموکراسی نمی‌انجامد. در ادامه به برخی از مهم‌ترین این امکانات نظری اشاره می‌شود.

#### ۵-۱-۱. تفسیر دموکراتیک، انسان‌مدار و متعهدانه

باید پذیرفت که مفاهیمی همچون دموکراسی و انسان‌مداری، جزو مفاهیم اصلی گفتمان مسلط جهانی امروز است. هر رویکردی اگر در تقابل با این مفاهیم باشد، برای حفظ بقا دچار هزینه‌های فراوان خواهد شد. هرمنوتیک رهایی‌بخش در عین حفظ رویکرد دموکراتیک به حفظ امکان نقد نیز می‌پردازد.

رویکرد انتقادی به تفسیر در ارائه آدورنو<sup>۱</sup> (۱۹۷۶ و ۱۹۷۶) و هابرماس<sup>۲</sup> (۱۹۷۱) علوم اجتماعی اثبات را به دلیل جزئی‌نگری و باریک‌بینی، دموکراتیک‌نبودن و غیرانسانی‌بودن مورد انتقاد قرار می‌دهند. آنان معتقدند علوم اثباتی در ملاحظه معانی در ذهن مردم و ظرفیت‌های ادراکی و احساسی آنان ناتوان است، لذا بستر اجتماعی را غیرانسانی تعریف می‌کند. از طرفی برخی علوم اجتماعی تفسیری همچون هرمنوتیک فلسفی در قبول مسئولیت اخلاقی برای توانمندسازی انسان برای ایجاد تغییر در دنیای اجتماع انسان منفعل است و راهکار آگاهی‌بخشی راستین و رهایی‌بخش و بهبود شرایط زندگی را مورد توجه قرار نمی‌دهد و تأثیر و تسلط افراد بر شرایط و بستر جامعه را بیش‌ازحد دیده است. همچنین دیدگاه‌های افراد برابر و یکسان در نظر گرفته می‌شود، درحالی‌که دیدگاه برخی طبقات اجتماعی در راستای تحول و تغییر اجتماعی مهم‌تر است (ایمان، ۱۳۹۰: ۶۹). به عبارت دیگر رویکرد فلسفی به تفسیر نظام‌های معنایی را درست یا

1. Adorno

2. Habermas

نادرست، کاذب یا راستین نمی‌داند بلکه آن را مبنای کنش‌های انسانی می‌داند که مفسر باید آن را کشف و توصیف نماید. مفسر انتقادی نیز شناخت این نظام‌های معنایی را لازم می‌داند، ولیکن باید دانست سیستم‌های معنایی پر از افسانه و توهم نیز هستند؛ زیرا چنین فضای معنایی برخاسته از روابط و کنترل نابرابر بر منابع و قدرت است. لذا واکاوی سطحی و مشاهده صورت ظاهر واقعیت که مملو از ایدئولوژی افسانه و تحریف است، کافی نیست و پژوهشگر باید با استفاده از نظریه مناسب به عمق روابط ظاهری نفوذ کرده، با مشاهده دوره‌های تضاد و بحران، واکاوی روابط متقابل، نگاه‌کردن به تاریخ و گذشته و در نظر داشتن ممکنات یعنی آینده به دنبال رهایی و جلوگیری از تکرار خطاهای شناختی باشد (Neuman, 1997:204). لذا اساساً تفسیری که نتواند به رهایی و تغییر بیانجامد نادرست، محافظه‌کار و بی‌ثمر تلقی می‌شود (محمدپور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۳-۶۲).

در چنین رویکردی تفسیر با ویژگی انسانی توأم خواهد بود و مسئولیت معینی را حمل می‌کند و آن رهایی‌بخشی و توانمندسازی و رفع سلطه از زندگی اجتماعی انسان است. لذا هرمنوتیک انتقادی نوعی کوشش سیاسی برای فهمی از واقعیت است که قصد تغییر آن را دارد (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۲). در علوم اجتماعی انتقادی معمولاً بر عرصه‌هایی از زندگی تمرکز می‌شود که از طریق آن ساخت‌های نابرابری و قدرت در فرهنگ جاری و عرضه می‌شود. آنان به سراغ تاریخ به‌عنوان بستر شکل‌گیری روابط قدرت می‌روند تا به فهم دقیق ظهور و گسترش نابرابری در طول زمان کمک جدی کنند (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۳).

هرمنوتیک انتقادی رویکردهای روشی و فلسفی را به جهت عدم توانایی در بررسی معانی افراد و درک و توانایی آن‌ها در احساس کردن و اندیشیدن و نیز عدم توجه به زمینه و بافت اجتماعی و رویکرد ضد انسان‌گرایانه<sup>۱</sup> آن نقد می‌کند و آنان را حامی وضع موجود توصیف می‌کند، زیرا به‌جای آن‌که جامعه حاضر را در یک مرحله از یک فرایند مستمر تاریخی ببیند آن را به‌مثابه یک نظم اجتماعی تغییرناپذیر می‌انگارد. به‌ویژه رویکرد فلسفی را نیز به دلیل افراط در ذهنی‌گرایی و



نسبی‌گرایی بیش‌ازحد نقد می‌کند. طرفداران رویکرد تفسیری همه دیدگاه‌ها را برابر و هم‌ارزش می‌داند. لذا علم تفسیری، غیراخلاقی و منفعل بوده و موضع ارزشی مستحکمی را اتخاذ نمی‌کند. به افراد و جوامع انسانی برای بهبود شرایط و خروج از قضاوت‌ها و تفسیرهای ضدونقیض و کاذب خود کمکی نمی‌نماید. لذا هرمنوتیک انتقادی ورای توهمات و تفاسیر سطحی حرکت می‌کند تا ساختار واقعی جهان اجتماعی را به جهت کمک به تغییر شرایط دنیا آشکار سازد (Neuman, 1997: 197).

#### ۵-۱-۲. اصالت آگاهی معطوف به تغییر (آگاهی راستین)

یکی از گزاره‌های اساسی رویکرد انتقادی این است که آگاهی انسان زمانی پرمعنا و مهم است که مردم نه به صورت فردی بلکه به صورت جمعی و آن‌هم در راستای تغییر دنیای اجتماعی عمل کنند (ایمان، ۱۳۹۰: ۵۲). در هرمنوتیک انتقادی خلاقیت انسان و ذهنیت اجتماعی او زمانی اصالت می‌یابد که بر عقلانیت و به معنای شکل‌گیری آگاهی راستین<sup>۱</sup> استوار باشد. در رویکرد انتقادی علاوه‌بر فهم متن، بحث از درک انسان از واقعیت خارج از خود نیز مطرح است که در تعامل میان محقق و مورد مطالعه، از طریق زبان ابراز می‌گردد. محقق انتقادی به دنبال شناسایی روابط تضاد در واقعیت اجتماعی است که حکایت از نوعی سلطه دارد؛ زیرا ساخت واقعی آن، نادیدنی و در لایه‌های زیرین قرار دارد و لذا چهره ظاهری آن فریب‌گونه است. به‌این ترتیب واقعیت از ساختی انسانی برخوردار است، لیکن به صورت فردی انجام نمی‌شود و از سوی نیروها و مردمان قدرتمندی ساخته می‌شود که هدفشان دست‌کاری، شستشوی مغزی یا تسخیر دنیای ذهنی عامه در راستای حفظ منافع خاصی است. لذا در سطح زیرین واقعیت مکانیسم‌های تغییر و تحولات اجتماعی نهفته است (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۷).

اساساً انسان‌ها در محدودیت‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تحت تأثیر آگاهی کاذب قرار می‌گیرند، لیکن رهایی از این محدودیت‌ها برای او امکان‌پذیر است. انسان با درک روابط متناقض و دیالکتیک که بر محیط حاکم است می‌تواند

به تغییر قوانین موجود همت گمارد. البته اگرچه انسان‌های قوی و سلطه‌گر نیز از خلاقیت و توانایی ایجاد تحولات به نفع خود برخوردارند و به ناتوانی انسان‌های تحت سلطه کمک می‌کنند، لیکن سنت تاریخ در این پارادایم به نفع انسان‌های ناتوان فعال است. آنان با عدم پیروی از قواعد سلطه‌گرانه می‌توانند به رهایی خود کمک نمایند (ایمان، ۱۳۹۰: ۸۷).

### ۵-۱-۳. اصالت کنش معطوف به رهایی یا تغییر (پراکسیس)<sup>۱</sup>

تحول یک عنصر اساسی در تفسیر محسوب می‌شود که بر قدرتمندی خلاقیت جمعی انسان‌ها متکی است. پس از فهم مبتنی بر آگاهی راستین و شناسایی روابط تضاد در واقعیت اجتماعی است که حکایت از نوعی سلطه دارد؛ نوبت عرصه عمل و حرکت جمعی به سوی تغییر می‌رسد. لذا تغییر یک بنیان اساسی در هرمنوتیک انتقادی است، زیرا آنان معتقدند هدف غایی یک پژوهش تغییر عالم است؛ در این مسیر باید افسانه‌ها فاش شود، حقایق پنهان را آشکار نماید و به افراد و طرف‌های عمدتاً تحت سلطه و ناتوان برای تغییر شرایط کمک نماید. (Neuman, 1997: 198). لذا پژوهشگر انتقادی تنها مفسر نیست کنشگر و عملگراست، از چیدمان موجود ناراضی است و درصدد ایجاد بهبود شرایط است. البته تغییر همواره امری موزون و یکدست نیست. ممکن است در مدت‌زمان طولانی کند و در عرض زمانی کوتاه سرعت بگیرد (Neuman, 1997: 200). علم انتقادی معتقد است افراد پتانسیل تحقق نیافته و شناخته‌نشده زیادی دارند که آن‌ها را خلاق، تغییرپذیر و انطباقی می‌کند. اما ممکن است در دوره‌ای در شبکه‌ای از روابط سلطه‌آمیز درگیر شده و این قابلیت‌ها بالفعل نباشند. آنان از درک اینکه امکان تغییر وجود دارد بازمی‌مانند و لذا کنترل زندگی‌شان را از دست می‌دهند. اگر افراد از چنبره این روابط جدا شوند و به‌صورت جمعی به تغییر وضعیت موجود متحد شوند، پتانسیل‌های آنان فعال می‌گردد (Neuman, 1997: 203).

البته هرمنوتیک انتقادی اراده کنشگران اجتماعی در خلق معانی اجتماعی را چندان بزرگ و بدون حصار نمی‌دانند. آنان معتقدند اگرچه افراد توسط شرایط

مادی، بافت فرهنگی و شرایط تاریخی محصور شده و انتخاب‌ها و کنش‌های آن‌ها مقید شده‌اند، لیکن افراد محکوم به اسارت در کمند گریزناپذیر ساختارها و روابط و قوانین اجتماعی نیستند و می‌توانند برداشت‌ها و دیدگاه‌های تازه و رهایی‌بخشی را خلق و چشم‌انداز آینده را به سمت بهبود شرایط طراحی نمایند و به صورت جمعی برای انجام تغییر تلاش کنند. لذا رویکرد انتقادی ضمن کشف و فهم ساختارهای موجود، چگونگی حصول تغییر را نیز تشریح می‌کند و رهنمون‌هایی برای پیاده‌سازی جهت تغییر ارائه می‌کند (Neuman, 1997: 205). به این ترتیب قوانین اجتماعی ثابت و تغییرناپذیر نیست و افراد می‌توانند محدودیت‌های این قوانین را با تغییر قواعد اجتماعی رفع نمایند.

پتانسیل تحول‌خواهی در هرمنوتیک انتقادی یا رهایی‌بخش بر خلاقیت جمعی متکی است. لذا آنان به جای کنش‌های خنثی و محافظه‌کارانه در شناخت؛ بر کنش سیاسی یا پراکسیس توجه دارند یعنی به دنبال فهم و گسترش آگاهی از سطح ظاهر به عمق واقعیت به نحوی هستند که تا قدرت تشخیص درست مردم به خصوص طبقات ضعیف تحت سلطه افزایش یابد. این تشخیص یا آگاهی راستین می‌تواند اشکالی از گفتگو را برای تغییر وضع موجود گسترش دهد (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۰). در واقع، هرمنوتیک رهایی‌بخش به دنبال توانمندسازی انسان در فائق آمدن به محدودیت‌های ناشی از نژاد، طبقه، جنسیت، نظام بین‌الملل و ... هستند. این مهم از طریق مطالعه علمی نهادهای اجتماعی و تحولات آن، از طریق تفسیر معانی زندگی اجتماعی، خصیصه تاریخی سلطه، بیگانگی، تعارضات اجتماعی، نقد اجتماعی و آگاهی کاذب به دست می‌آید. در حالی که رویکردهای روشی و فلسفی به تفسیر، در صدد حمایت از کنش‌ها و معانی برای کمک به تغییر اجتماعی نیستند. علم اجتماعی انتقادی تلاش دارد که از سطح ظاهر و فریب‌گونه آگاهی عبور کند تا از ساخت‌های واقعی در جهت کمک به مردم برای تغییر شرایط و ساخت بهتر دنیا رونمایی شود (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۱).

رویکرد انتقادی نقش فعال انسان را در ساخت دنیای اجتماعی در بستر تاریخ پررنگ می‌داند، لذا کنش‌های انسانی را از موضع پراکسیس می‌نگرد. در این

چارچوب، پراکسیس کنش با معنایی است که باهدف تغییر و تحولات هدفمند انجام می‌شود. تمرکز بر تغییرات که متکی بر تعارضات اجتماعی و جهانی است، چیزی جز اصالت بستر فرهنگ در رویکرد انتقادی نیست. البته در این موضع تحول‌خواه، تنها اراده آزاد انسان‌ها تعیین‌کننده نیست و تاریخ و فرایندهای آن بر هویت‌یابی و به رسمیت شناختن بستر فرهنگ تعیین‌کننده ارزیابی می‌شود. هرچند انسان در جبر عوامل اجتماعی و شرایط تاریخی محدود می‌شود ولی می‌تواند آگاهی و راه‌های جدیدی از زندگی را اعتلا بخشیده و ساختارها و روابط حاکم بر آن را تغییر دهد. در این راستا ابتدا مردم دیدگاهی از آینده و مشارکت برای دستیابی به آن را در خود ایجاد و توسعه می‌بخشند تا بر موارد محدودکننده تسلط یابند. آگاهی راستین برخلاف آگاهی کاذب که افراد را به خویش‌داری، مماشات، حفظ وضع موجود و احترام به منافع طبقه مسلط ترغیب می‌کند؛ به تحول‌خواهی نفی سلطه و حذف منافع استعمارگونه و رفع نابرابری‌ها فرامی‌خواند. دیدگاه انتقادی با سیاسی‌کردن رویکرد تفسیری تسلط انسان بر آن، مسیر رهایی و تحول‌خواهی را دنبال می‌کند و به ارائه معرفتی می‌پردازد که برای تغییر لازم است. پراکسیس این مهم را بر عهده دارد. اقدام یا عمل انتقادی یا پراکسیس رسالت قراردادن نظریه انتقادی به درون کنش و عمل را بر عهده دارد و این‌زمانی رخ می‌دهد که آگاهی راستین جایگزین آگاهی کاذب گردد. به‌این ترتیب محقق انتقادی یک مصلح اجتماعی است که باید بتواند بر اساس خلاقیت و مهارت علمی، خود را با نیروهای تحت سلطه ابلاغ نموده و عمل جمعی آنان را به‌سوی رهایی سامان بخشد (ایمان، ۱۳۹۰: ۷۸-۱۱۱).

#### ۵-۴. کنش ارتباطی (نظریه وفاق)

اگرچه رویکرد انتقادی ریشه در آثار کارل مارکس<sup>۱</sup> و فروید<sup>۲</sup> دارد، اما در حال حاضر توسط آدورنو، اریک فروم<sup>۳</sup> و مارکوزه<sup>۱</sup> نشر و توسعه یافته است. این

- 
1. Karl Marx
  2. Freud
  3. Erich Fromm

رویکرد با نظریه تضاد، تحلیل‌های فمینیستی و روانکاوی بنیادین و نیز نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت پیوند خورده است. آنچه مورد توجه متن حاضر است رویکردهای مکتب انتقادی فرانکفورت با مرکزیت ایده‌های یورگن هابرماس در تولید دانش هرمنوتیک انتقادی است. او علم انتقادی خود را در اثری با عنوان دانش و علایق انسانی<sup>۲</sup> پیش برده است. او سه نوع علایق شناختی سخن می‌گوید نخست علوم تجربی - تحلیل است که از طریق کار باعث کنترل انسان بر محیط خود، دست‌کاری و پیش‌بینی می‌شود. دوم علوم تاریخی - تأویلی است که با تمرکز بر زبان و تعامل میسر می‌شود و سوم علوم انتقادی است که موجودیت انسان را وابسته به قدرت تلقی می‌کند و بر رسیدن به کنش آزاد از سلطه تأکید دارد. به‌طور کلی هابرماس معتقد است علوم طبیعی و اجتماعی با یکدیگر متفاوت است و شیوه‌های متفاوتی از تجربه را به کار می‌گیرند. در علوم طبیعی تجربه حسی محور تأملات علمی است، درحالی‌که در علوم انسانی و تأویلی از «تجربه ارتباطی» استفاده می‌شود. علوم اجتماعی بر درک معنای برگرفته ارتباط با کنشگران اجتماعی تکیه دارد. او عینیت‌گرایی رویکرد اثباتی را رد می‌کند و بر این آموزه خط بطلان می‌کشد که جهان به‌مثابه دنیایی از واقعیت‌های مستقل از مشاهده‌گران و کنشگران اجتماعی است. از نظر هابرماس واقعیت فرهنگی - اجتماعی به‌مثابه نظام معنایی نمادین و فرهنگی در خلال زمان می‌تواند دستخوش تغییراتی شود، او فرایند درک این برساخته‌های اجتماعی را گفتگویی<sup>۳</sup> می‌داند؛ یعنی شرایطی که افراد تجارب خود را در قالب چارچوب مشترکی از معانی فرهنگی ردوبدل کنند. در رویکرد انتقادی پژوهشگر نه یک مشاهده‌گر کناره‌گیر<sup>۴</sup> بلکه شریک متفکر<sup>۵</sup> است (محمدپور و روش، ۱۳۸۹: ۴۴۰-۴۳۷).

رویکرد انتقادی هابرماس دارای ماهیتی جدلی و گفتگویی است که مایل به

- 
1. Marcuse
  2. Knowledge and Human Interests
  3. Dialogic
  4. Disengaged Observer
  5. Reflective Partner

تفهم متقابل<sup>۱</sup> به سمت رهایی<sup>۲</sup> است. کنش ارتباطی محور بنیان نظریه و روش اجتماعی انتقادی هابرماس است. او میان گفتمان و کنش ارتباطی تمایز قائل است و می‌گوید کنش ارتباطی تعاملی است که در زندگی روزمره اتفاق افتاده و دعاوی معتبری در آن به صورت محلی پذیرفته می‌شوند، درحالی‌که در گفتمان شکل نامعمولی از ارتباط وجود دارد که مشارکت‌کنندگان خود را به نوعی مجاب به نیروی استدلال بهتر می‌کنند و ارزش‌ها و باورها و هنجارهایی که در زندگی روزمره بدیهی پنداشته شده در گفتمان، به سوژه نقد تبدیل می‌شوند. در منظر هابرماس کنشگران اجتماعی درگیر در کنش ارتباطی در نهایت بر سر ابژه‌های حقیقت به تفاهم خواهند رسید. او در چارچوب نظریه وفاق می‌خواهد نشان دهد که هر شخص عقلانی و شایسته‌ای می‌تواند به وفاق در حقیقت و نتایج یکسان برسد با این فرض که از همه فشارها یا نیروهای تحریف‌کننده آزاد باشد. مشارکت‌کنندگان نه تنها باید شانس برابری برای گفتگو داشته باشند بلکه برای نقد و زیر سؤال بردن و ابطال دعاوی دیگران نیز باید از آگاهی برخوردار باشند. همچنین این پیش‌فرض در این ایده پذیرفته شده که هرچه گوینده می‌گوید درست و قابل فهم است و ادعاهای مطرح شده او صادقانه و مناسب است. انحراف از این پیش‌فرض‌ها ارتباطات را مخدوش می‌نماید (محمدپور و روش ۱۳۸۹: ۴۴۲-۴۳۹).

به طور کلی او در جستجوی امکان یک نظم همکاری‌جویانه‌تر است که راه‌حل آن ایجاد نوعی زیست جهان است که افراد بر اساس کنش ارتباطی<sup>۳</sup> به درک یکدیگر برمی‌آیند (نش، ۱۳۹۲: ۲۶۵). او درصدد ایجاد نتایج عینی آن‌گونه که در کنش ابزاری<sup>۴</sup> دیده می‌شود، نیست. همچنین تأثیرگذاری بر دیگران که آن را در کنش استراتژیک می‌توان دید در چارچوب ایده او جای نمی‌گیرد، بلکه درک و تفاهم متقابل هدف اصلی ایجاد نظم همکاری‌جویانه‌تر است که با ایجاد فضایی

- 
1. Mutual Understanding
  2. Emancipation
  3. Communicative action
  4. Instrumental action

اجتماعی برای نقد و گفتگو با یکدیگر توسط افراد آگاه میسر می‌گردد. البته مهم زنده‌ساختن این فضای عمومی در میان کشورها و فرهنگ‌هاست که در آن امکان مباحثه عقلانی و انتقادی فراهم شود (نش، ۱۳۹۲: ۲۶۷).

پیشنهاد هابرماس با دستیابی به توافق واقعی بر سر دعاوی اعتبار<sup>۱</sup> میسر است. این دعاوی شامل توافق بر سر چهار مقوله است: ۱. قابلیت درک<sup>۲</sup> یعنی منظور شما چیست؛ ۲. حقیقت عینی<sup>۳</sup> با این پرسش که آیا چیزی که می‌گویید حقیقت دارد؛ ۳. سلامت اخلاقی<sup>۴</sup> با پرسش آیا شما در گفتن آن محق هستید و ۴. خلوص<sup>۵</sup> با این پرسش که آیا شما به این موضوع واقعاً اعتقاد دارید و به دنبال آن امکان بحث نامحدود در یک وضعیت کلامی ایده‌آل فراهم می‌شود که همه به‌صورت برابر صحبت کنند و فقط نیروی استدلال برتر بر فضای گفتگو حاکم باشد (نش، ۱۳۹۲: ۶۹-۲۶۸).

## ۵-۲. وجه استراتژیک هرمنوتیک رهایی‌بخش

بسیاری از چالش‌های موجود میان کشورها، از جمله میان جمهوری اسلامی ایران و غرب ریشه هرمنوتیکی دارد. در واقع، این سوء تفاهم‌ها (فهم‌های متفاوت) از مفاهیم مربوط به عصر جهانی‌شدن است که سبب بروز چالش‌ها می‌شود. به عبارت دیگر، اگر جمهوری اسلامی ایران متهم به عدم رعایت آزادی، دموکراسی و حقوق بشر می‌شود این ناشی از نگاه و معنای واحد و انحصاری از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در نظام‌های غربی است که با ماهیت جهانی‌شدن مغایرت دارد و این تعریف انحصاری، مترادف با جهانی‌سازی است. مفهوم جهانی‌شدن با هرمنوتیک فلسفی تطابق دارد که راه را برای تفسیرهای گوناگون باز گذاشته و برای پیش‌دانسته‌های مفسران که تحت تأثیر سنت و تاریخ است، شأن قائل است. لذا جهانی‌شدن این امکان را به دیگر کشورها یا بازیگران عرصه بین‌الملل از جمله

- 
1. Validity claims
  2. Comprehensibility
  3. Objective truth
  4. Moral Correctness
  5. Sincerity

جمهوری اسلامی ایران می‌دهد که تعریفی از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر ارائه دهند که با سنت، تاریخ، پیش‌دانسته‌ها و ارزش‌های مورد نظرشان مطابقت داشته باشد. بنابراین وقتی جمهوری اسلامی ایران صحبت از حقوق بشر اسلامی یا مردم‌سالاری دینی می‌کند این مفاهیم در عصر جهانی شدن معتبر است، به عبارت دیگر، این همان تفسیر و فهم مورد نظر مفسر است و عصر جهانی شدن، عصر احترام به این تفاسیر است. جدال و تشتت و چندگانگی تفسیر همواره محل کشمکش و تقابل بوده است، در واقع، ادراک استعلایی آمریکایی (غربی) از مفاهیم، موجب شکل‌گیری تقابل و ادراک ایرانی از مفاهیم، سبب تشدید این تقابل شده است. به نظر نگارنده، هرمنوتیک‌رهایی‌بخش می‌تواند الگویی برای تفاهم و درک مشترک و عبور از تقابل باشد؛ بنابراین طرفین مخاصمه باید با پذیرش الزامات عصر جهانی شدن که عصر مشارکت، همکاری و ارائه ایده‌های متنوع در عرصه جهانی است، به دنبال ساختن جهانی یکپارچه یا نظامی واحد نباشند که این طرز تفکر با تعریف ایشان با مفهوم جهانی شدن مغایر است. بر این اساس، اهمیت رویکرد هرمنوتیک‌رهایی‌بخش در ارائه راهبردی برای حل چالش‌هایی که شرایط یاد شده برای نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم آورده، روشن می‌شود.

در هرمنوتیک وابسته به ایده هابرماس، در تعاملات سیاسی و اجتماعی لزومی ندارد دیالوگ‌ها به کرسی نشاندن ایده یا نظری خاص ختم شوند یا این‌که بر سر موضوعی به توافق برسند یا دیگری را مجاب کرده نظریه خود را بقبولانند؛ تنها لازم است موجودیت یکدیگر را به رسمیت شناخته و در درجه بعد به نظریات یکدیگر گوش دهند و این واقعیت تفسیری را بپذیرند که هر چیزی در این جهان حالت چندمعنایی داشته و این خود زمینه اصلی تفاهم و تکامل تمدنی و دادوستد فکری و علمی را فراهم می‌کند. درحالی‌که کاهش معنا در فرهنگ و تمدنی رشد نماید مجال تعامل و گفتگو و افزایش شکاف‌های هویتی و تخاصم با دیگری و دیگران افزایش می‌یابد (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۷۳).

همچنین رویکرد هابرماس به دموکراتیک‌شدن زندگی اجتماعی کمک زیادی می‌کند. به بیان معینی علمداری، هنگامی که دالی بیش از یک مدلول مرتبط می‌شود



با موضوع چندمعنایی روبه‌رو هستیم و زمانی که هر دال بتواند به مدلول‌های متعددی ارجاع پیدا کند در دموکراتیک‌شدن زندگی فرهنگی نقش زیادی پیدا می‌شود و فرهنگ چندصدایی بال‌وپر خواهد گرفت. هر ابراز نظری پیش از انتشار در مورد احتمال نادرستی‌اش تأمل می‌کند یا حداقل این باور را قبول دارد که به این ایده می‌توان به نحو دیگری نیز نگریست. در تمدن‌هایی که زمینه مساعدی برای گفتگو وجود دارد دال‌های فرهنگی و مصادیق آن انعطاف‌پذیر بوده و آمادگی بیشتری برای دیالوگ با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر افزایش می‌یابد. البته وجود مدلول‌های متعدد در یک تمدن به معنای تفسیر دلخواهانه‌بودن نیست، بلکه دامنه‌ای از گشودگی وجود دارد که ایدئولوژیک‌بودن آن می‌تواند انسدادی بر این بازبودن ایجاد کند.

در حالت ایده‌آل زمانی که قرائت مداراجویانه میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بر اساس تفاهم ارتباطی و یک ارتباط دوسویه شکل بگیرد، محیط مناسب گفتگو و ارتباط که ایده‌آل اصلی است؛ ایجاد می‌شود. در این فراگرد جای گیرنده و گوینده مرتب عوض می‌شود و از دال‌ها و مدلول‌های عام رمزگشایی شده گفت‌وشنودی دوسویه شکل می‌گیرد. اما اگر از یک‌سو مدارا ضعیف باشد و تنها یک‌طرف بر منطق گفتگویی پایبند شود امکان ارتباط دوسویه متفی خواهد شد. این واقعیت دنیای کنونی در پدیده فروگاهی معنای متن در عرصه تمدنی رخ می‌دهد که در آن معناها انعطاف‌ناپذیر شده تکرر رمزگانی کاهش می‌یابد و گفتمان تک منطقی یا تحکم‌گفتمانی بر تفسیرها حاکم می‌شود (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۴ و ۸۱). خواست همیشگی ایران نفی سلطه و حذف نگرش سلطه از ادبیات غربی‌ها بوده است. دقیقاً همان چیزی که در هرمنوتیک‌رهایی‌بخش هم دنبال می‌شود. راه حذف سلطه و عبور از نگرش سلطه‌آمیز تفاهم و رسیدن به درک مشترک از سوی طرف‌های مخاصمه است. عقلانیت ارتباطی به کمک خواهد آمد تا دیگر کشورها را در عصر جهانی‌شدن از «سلطه تفسیر واحد» مدنظر هرمنوتیک روشی (جهانی‌سازی) برهاند. یورگن هابرماس عقلانیت ارتباطی را «تعهد اجرایی طرف‌ها در کنش‌های متقابل، طرف‌هایی که برنامه‌های خود را برای فعالیت

هماهنگ می‌سازند - یعنی در باب موضوعی در جهان خود را برای دیگری قابل فهم می‌سازند» (Habermas, 1982: 342) می‌داند و این همان درک مشترکی است که طرف‌های مخاصمه را به تفاهم خواهد رساند. این درک مشترک می‌تواند از طریق گفت‌وگو حاصل شود، زیرا ضرورت گفت‌وگو زمانی در آدمی پیدا می‌شود که متوجه می‌گردد تفسیری که از خود و جهان پیرامونش دارد، با تفاسیر «دیگران»ی که با آنان مرتبط است، چه آن‌هایی که با او معاصرند و چه آن‌هایی که در گذشته‌های دور یا آینده‌های خیالی قرار دارند، متفاوت است. نیاز به گفت‌وگو از نیاز به دستیابی به فهمی بهتر از تفسیر دیگران، مقایسه آن با تفسیری که نزد ما اعتبار دارد و دستیابی به تفسیری که فراهم‌کننده روایتی منسجم از خود و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و با آن زندگی خویش را معنا دار می‌یابیم، سرچشمه می‌گیرد (Macintyre, 1977: 4-69).

### ۵-۳. امکانات راهبردی رویکرد تفسیری در مواجهه با چالش‌های جهانی‌شدن

تفوق نگاه غربی باعث شده که بسیاری از مفاهیم کلیدی عصر جهانی‌شدن نظیر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و... در ذیل تفکر لیبرال دموکراسی تعریف شود و عصر جهانی‌شدن تحت تأثیر شدید این تفکر باشد. این نگرش، تنها تفسیری از جهانی‌شدن (متن) را معتبر می‌داند که مورد نظر مؤلف آن (غرب) باشد. در این نگاه استعلایی، جهانی‌شدن به مفهوم نائل آمدن به بنیادهای اخلاقی، ارزشی و ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غربی است و هر تفسیر «دیگری» که از مفاهیم کلیدی جهانی‌شدن نظیر: آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و... صورت پذیرد که برخلاف ارزش‌ها و مفاهیم مورد نظر غربی‌ها و نظام لیبرال دموکراسی باشد، تفسیری نامعتبر و فاقد ارزش است. همواره فشار غرب با محوریت ایالات متحده آمریکا بر جمهوری اسلامی ایران در مسائلی چون پرونده هسته‌ای، حقوق بشر، دموکراسی، حمایت از تروریسم و... به‌عنوان چالش اساسی برای کشور محسوب می‌شود. فارغ از این مسئله که برخی مباحث به‌عنوان بهانه‌ای برای براندازی جمهوری اسلامی ایران است اما باید پذیرفت که بخشی از چالش‌های موجود به دلیل نوع برداشت و تلقی این کشورها از مفاهیم مربوط به عصر جهانی‌شدن است

که اگر آن‌ها نگاه استعلایی خود به مسائل را کنار گذارند و رویکرد تفاهمی را نسبت به حل موضوعات بالا پیش گیرند، قطعاً بخشی از این فشارها کاسته خواهد شد. توافق هسته‌ای که میان ایران و گروه ۵+۱ صورت گرفت نیز فارغ از بدعهدی طرف مقابل ایران، خود نمونه‌ای هرچند ضعیف از این نگاه تفاهمی بود که در مجموع منجر به امضای این توافق شد. شاید بتوان ارزیابی کرد که همین بدعهدی غربی‌ها به‌ویژه ایالات متحده آمریکا دقیقاً ناشی از همین دو مسئله اساسی است که موضوع پژوهش حاضر است. این دو مسئله عبارتند از: تفسیر و قرائت خاص خود [از متن برجام] و همچنین تفوق نگاه غربی و آمریکایی (ادراک استعلایی). بنابراین بار دیگر اهمیت علم هرمنوتیک و تأثیر آن بر علم سیاست و همچنین تفسیر متون سیاسی مشخص می‌شود. در این رهگذر اهمیت پژوهش حاضر در آن است که بیان می‌کند یکی از اصلی‌ترین دلایل اختلاف میان ایران و غرب وجود تعاریف متفاوت از مفاهیم یا به عبارت روشن‌تر، وجود «سوء تفاهم»ها در برداشت از مفاهیم است و این ضروری است که راهکاری برای رفع این اختلاف بر سر تعریف مفاهیم، ارائه شود تا با نائل آمدن به تعریفی که مورد توافق دیگر نگرش‌ها باشد از وجود اختلافات در این زمینه جلوگیری شود.

بنابراین به نظر می‌رسد با هرمنوتیک تفسیری راهکاری مناسب برای فراهم کردن زمینه‌ای نظری در حل اختلافات راهبردی را امکان‌پذیر می‌سازد. در این پژوهش تلاش شد مسیری متفاوت را پیش روی سیاست‌گذاران و دولتمردان جمهوری اسلامی ایران قرار دهد تا از این منظر از منافع کشور در عرصه جهانی و در این عصر نزاع گفتمانی دفاع نمایند.

### نتیجه‌گیری

روابط چالش‌زای میان جمهوری اسلامی ایران و غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا از بدو انقلاب اسلامی تاکنون با فراز و نشیب‌های متعددی مواجه بوده است. این روابط چالش‌زا، ناظر به حوزه فرهنگ، ایدئولوژی و برخاسته از تفاوت‌های هویتی و آینده‌نگرانه تحت تأثیر تفاسیر متفاوت از مفاهیم است. هر یک از طرفین، توان زیادی در رقابت و هموردی فرهنگی و هویتی با دیگری

داشته و نظام ارزشی دیگری را به چالش طلبیده‌اند و خود، الگوی بدیلی برای آن پیشنهاد می‌کنند. زیرا واحدهای سیاسی نه‌تنها بر اساس نظام ارزشی مطلوب خود اداره می‌شوند، بلکه تلاش می‌کنند دیگران نیز به این نظام ارزش‌ها پایبند باشند و آن‌ها را بپذیرند، از این‌رو، به پروژه صدور ارزش‌ها روی می‌آورند. در چنین وضعیتی، سیاست خارجی در ادامه سیاست داخلی قرار می‌گیرد و از آنجا که میان این دو گسستی وجود ندارد، در بررسی رفتار بین‌المللی یک کشور باید به هویت و آرمان‌های آن توجه کرد. باید دانست عقلانیت‌های گوناگون که در بستر ایدئولوژی‌های متفاوت به وجود می‌آیند، به شکل‌گیری سبک مشخصی از زندگی می‌انجامند که شیوه زیست آدمی و جامعه انسانی را پایه‌ریزی می‌کنند.

انقلاب اسلامی ایران که با انقلاب ارتباطات و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی در دوره‌ای از حیات بشر به نام جهانی‌شدن همراه بود، تفسیر غالب غرب از این مفهوم را به چالش طلبید و سیاست را بر پایه مصداق‌های مکتبی و ارزشی و در غیریت‌سازی با نظام سلطه طرح‌ریزی کرد. در دوره‌ای که جهانی‌شدن به زایش بازیگران فراملی و غیردولتی و گفتمان‌های نو کمک شایانی کرد، روابط ایران و غرب در چنبره تلاطم‌ها و ایستارهای ایدئولوژیکی قرار گرفت که ایران انقلابی، تفسیر تک روایتی غرب از تحولات عصر جهانی‌شدن و طرد فرهنگ‌ها و سنت‌های دیگران را به مثابه انحصار در معنا و سلطه عقلانیت ابزاری قلمداد کرد. در سوی مقابل، غرب نیز در پی بسط باورهای لیبرال سرمایه‌داری بود تا نظام سلطه و هژمونی انسان غربی را تداوم بخشد. بدون شک چنین نگاه آمیخته به تقابل و تخصم نمی‌تواند منافع دو طرف را تأمین کند.

در این مقاله اشاره کردیم که رویکردهای مختلفی در این زمینه وجود دارد و هرکدام از این رویکردها دارای تبعات خاص سیاسی، اجتماعی و راهبردی است. به‌طور خلاصه مفهوم جهانی‌سازی تا حدودی منطبق با هرمنوتیک روشی و مفهوم جهانی‌شدن منطبق با هرمنوتیک فلسفی است. هدف این نوشتار تبیین امکانات راهبردی هرمنوتیک رهایی‌بخش یا انتقادی هابرماس بود.

در این رهگذر ایران و غرب در مواجهه باهم، نیازمند بسط روشی هرمنوتیکی هستند که بتواند منافع ایشان را به طور متقابل و هرچند نسبی تأمین کند و آن‌ها را از جریان میراث بی‌پایان تاریخ به سوی تفاهم و رهایی بخشی رهنمون کند.

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که ایران به تعامل با حوزه‌های فرهنگی غیربومی چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل اهمیت فراوانی قائل بوده است و از طرفی وابستگی و تن‌دادن به سلطه جهانی نیز دوام چندانی نداشته است. این پژوهش به دنبال آن بود که با رویکردی هرمنوتیکی تقابل ایران و غرب، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را در بستر جهانی‌شدن واکاوی کند و مفاهیم مربوط به عصر جهانی‌شدن را از منظر هرمنوتیکی مورد بررسی قرار دهد. رویکرد هرمنوتیکی به مسئله جهانی‌شدن به معنی آن است که اگر در مسئله جهانی‌شدن از منظر تشابه با نگرش هرمنوتیک فلسفی مورد بررسی قرار گیرد و از هرمنوتیک رهایی‌بخش مدد می‌جوید می‌تواند با درک مشترک از مفاهیم به‌سوی تفاهم گام برداشت. الگوی عقلانیت ارتباطی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های هرمنوتیک رهایی‌بخش که در این مقاله پیشنهاد شد این امکان را در اختیار کارگزاران اجرایی کشور قرار می‌دهد که در مواجهه با جهانی‌شدن (با هر قرائتی از آن) با رویکرد انطباق‌گرایی فعال به‌جای انطباق‌گرایی سازش‌گرایانه یا بنیادگرایی دفع‌گرایانه برخورد نمایند.

## منابع

- استوری، جان (۱۳۸۸). «جهانی شدن و فرهنگ عامه»، ترجمه حسین پاینده، *ارغنون*، شماره ۲۴، ۳۰۱-۳۱۸.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۱). «ایدئولوژی، اخلاقیات و فرهنگ»، *کلک*، شماره ۳۲ و ۳۳.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰). *مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بهرز لک، غلامرضا (۱۳۸۶). *جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در ایران*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷). *علم هرمنوتیک*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- تسخیری، محمدعلی (۱۳۸۱). «اسلام، غرب و جهان (کالبدشکافی یک نظریه غربی)»، *کتاب نقد*، سال ششم، شماره ۲۴ و ۲۵.
- خور، مارتین (۱۳۸۶). *جهانی‌شدن و جنوب (برخی مباحث انتقادی)*، ترجمه احمد ساعی، تهران: قومس.
- دلانتی، ژرار (۱۳۸۸). *جهان-وطن‌گرایی و خشونت*، ترجمه مازیار اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- دیباچ، سیدموسی (۱۳۷۶). «امکان هرمنوتیک سیاست (ورودی تطبیقی به شرایط و مقدمات آن)»، *نامه فلسفه*، شماره ۱.
- صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۳). «چالش‌های عمده در تبیین پدیده جهانی‌شدن»، *سیاست*، سال اول، شماره ۳.
- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۰). «بومی‌گرایی در عصر جهانی‌شدن‌ها»، *سیاست*، شماره ۲۰.
- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۳). «فلسفه سیاسی در عصر جهانی»، *راهبرد*، سال بیست‌وسوم، شماره ۷۲.
- کومسا، آسفاو (۱۳۷۸). «جهانی‌شدن و منطقه‌گرایی و تأثیر آن بر کشورهای درحال توسعه»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، شماره ۱۴۸ و ۱۴۷.
- مارتینز، روبن (۱۳۸۸). *جهانی‌شدن و علوم اجتماعی*، ترجمه حامد یوسفی، تهران:

سازمان چاپ و انتشارات.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹a). *ضد روش: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*، تهران: جامعه‌شناسان.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹b). *روش در روش (درباره ساخت معرفت در علوم انسانی)*، تهران: جامعه‌شناسان.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰). *موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها*، تهران: هرمس. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۹). *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

نش، کیت (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دل‌فروز، تهران: کویر.

واعظ، حسام‌الدین (۱۳۷۸). «جهانی‌شدن، جهان اسلام و سیاست‌های جهانی»، مشکوه، شماره ۶۵-۶۲.

Apel, Karl-Otto (2000). "Globalization and the Need for Universal Ethics", *European Journal of Social Theory*, Vol:3, No.2, 137-155.

Gadamer, H. G. (1990). *Truth and method*, New York: Seabury Press.

Habermas, J. (1970). "Towards a theory of communicative competence", *Inquiry*, Vol.13, No.(1-4), 360-375.

Habermas, J. (1988). *Der philosophische Diskurs der Moderne: Suhrkamp-Taschenbuch Wissenschaft*.

MacIntyre, A. (1977). "Epistemological crises, dramatic narrative and the philosophy of science", *The Monist*, Vol.60, No.4, 453-472.

Neuman, W. L. (1997). *Social research methods: qualitative and quantitative approaches*, Allyn & Bacon, Needham Heights, USA.

Pannenberg, W. (1967). *History and Hermeneutic* (Vol.4), JCB Mohr (Paul Siebeck).

Rawls, J. (2009). *A theory of justice*, Harvard university press.

